

بیع کالی به کالی

چکیده: اجماع فقها بر بطلان بیع کالی به کالی است، منتهی باید دید مفهوم دقیق این کلمات چیست و شارع دقیقاً چه چیزی را نهی فرموده است. این تحقیق نشان خواهد داد آنچه نهی شده بیعی است که در آن ثمن و مثن هر دو دینی باشند که قبل از بیع وجود داشته‌اند نه آنکه به موجب بیع به وجود آمده و به صورت نسیه بر عهده طرفین قرار گیرند، بیعی که خصوصاً در تجارت بین‌الملل بسیار رایج است و بطلان آن موجب اشکال در جریان تجاری می‌گردد. نظریه فوق مستظهر به اقوال برخی فقهای عظام نیز هست که در نتیجه مورد اجماع را محدود به همان بیع دو دین سابق بر معامله می‌کند، ضمن آنکه اجماع در این خصوص مستند است و خود دلیل مستقل محسوب نمی‌شود.

بحث را می‌توان از دیدگاه دیگر نیز مطرح کرد. بدین ترتیب که این‌گونه قراردادها فی‌نفسه بیع نیستند بلکه «قرارداد برای بیع» هستند. در آغاز مقاله سخنی از دیدگاه قانون مدنی نیز پیرامون مسأله مطرح شده است.

در زمانهای گذشته نیاز و معمول نبود که تجار به طریقی تجارت کنند که در عقد، ثمن و مثن هر دو مؤجل باشند. خصوصاً در مواردی که تجارت بین‌المللی بود یعنی مثلاً تاجری از هند متاعی می‌خرد و در ایران فروخته، کالای دیگر خریداری می‌نمود و در یمن به فروش می‌رساند و همین‌طور ادامه می‌داد و خواسته‌اش اعم از جنس و نقد، همواره به همراه کاروان با او بود و جهتی در کار نبود که حتی بیع سلف یا نسیه کند و اصلاً خلاف حزم و قاعده بود که شخصی به تاجری این چنین نسیه بفروشد یا خرید کند

از وی به سلف. چه بسا دیگر هرگز همدیگر را نبینند و سرمایه آنان سوخت شود. بنابراین معامله مؤجل به مؤجل که مشهور به کالی به کالی شده است در آن زمانها مورد نداشت، به خلاف امروزه که عمده تجارت جهانی به صورت مزبور صورت می‌گیرد و چه بسا خریدار و فروشنده همدیگر را نبینند و از طریق مکاتبات و وسایل ارتباطی وسیع و سهل و ارزان عقدی را منعقد سازند و هنگام تحویل کالا، متصدیان حمل مستقل مانند خطوط معظم کشتیرانی آن را تحویل بگیرند و بانکها نیز در ازاء دریافت اسنادی، بهای معامله را در زمان مقرر پردازند. در این روزگار معقول نیست که خریدار وجه معامله یا ثمن بیع را نقداً به طرف دیگر پردازد به این امید و به این انتظار که در موعد مقرر، او مافی الذمه خود را معین و تحویل کشتی دهد. هم‌اکنون با تمام تمهیدات و گرفتن ضمانتهای حسن انجام کار یا ضمانت پیش‌پرداخت، هنوز شاهد اختلافات طرفین و چه بسا نیرنگ و تقلب یکی از اطراف معامله هستیم، چه رسد به اینکه ثمن معامله از پیش پرداخت شود تا از شبهه بطلان بیع کالی به کالی (مؤجل به مؤجل) در امان باشند. به هر حال این مسأله امروز مبتلا به است و درآمد ارزی کشورها اعم از آنکه صادرات نفتی و مواد معدنی داشته باشند یا صادرات محصولات و مصنوعات کشاورزی و صنعتی، به طور عمده از بیع کالی به کالی تحصیل می‌شود. واردات نیز که عکس صادرات است قهراً همین وضع را دارد و در کشورهای توسعه‌نیافته شامل خوراک، پوشاک و وسائل حمل و نقل و غیر اینها می‌شود.

اگر قرار باشد به طور اجمال و با یک کلمه بیع کالی به کالی را باطل بدانیم مشکل عظیمی در زندگی مسلمین پیش می‌آید.

خوشبختانه با تحقیق و تفحص در متون فقهی و مستندات حکم، ملاحظه می‌شود که شهرت مزبور، کاملاً با آنچه در شرع هست تطبیق نمی‌کند و مسأله قابل تفصیل و تحلیل و بررسی است.

ما در این تحقیق، ابتدا به طور اختصار موضوع را از دیدگاه حقوق موضوعه (قانون مدنی) و سپس از لحاظ فقهی مورد بررسی قرار می‌دهیم. بررسی ما در بخش اخیر

بخش اول. مسأله از دیدگاه حقوق موضوعه

در هیچ جای قانون مدنی و نیز سایر قوانین به صحت با بطلان بیع کالی به کالی تصریح نشده و لذا با استناد به عموماً قانون مزبور نظیر ماده ۲۱۹ در لزوم رعایت عقود و نیز ماده ۱۰، چنین معامله‌ای صحیح و برای طرفین لازم‌الرعايه است و به عبارت دیگر عوضین در این نوع معامله به ملکیت طرفین در می‌آید و مستقر می‌گردد. با این حال بد نیست به شبهاتی که بعضاً در مورد بطلان عقد مزبور مطرح شده نیز اشاره شده، پاسخی به آنها داده شود.

۱. گفته شده در ماده ۳۱۴ قانون مدنی که مقرر داشته: «... در بیعی که قبض شرط صحت است، مثل بیع صرف، انتقال از حین حصول شرط است نه حین وقوع بیع...». معلوم می‌شود که غیر از بیع صرف، بیع دیگری نیز هست که در آن «قبض» شرط صحت است و مورد مزبور همان بیع سلم (سلف) است که اگر ثمن در مجلس قبض نشود به صورت کالی به کالی در می‌آید و قانونگذار خواسته تا بیع سلم بدین صورت در نیاید که باطل باشد. (۱)

بدین شبهه چند پاسخ می‌توان داد:

اولاً. بطلان بیع کالی به کالی نه به جهت عدم قبض است. زیرا قبض به لحاظ رتبه، متأخر از اصل اعتبار و تأثیر ایجاب و قبول است و لذا آن را در امثال بیع صرف و سلم «شرط صحت» دانسته‌اند. یعنی با وجود قبض و ضمیمه آن به ایجاب و قبول، بیع صرف یا سلم صحیح و مؤثر می‌شود و در صورت عدم تحقق آن، آنچه به نام ایجاب و قبول انجام شده کان‌لم‌یکن محسوب خواهد شد. ولی در جایی که بیع فی حدنفسه بنا به دلائل دیگر نظیر اخبار یا اجماع باطل است وجود و عدم قبض مطرح و مؤثر نیست. به عبارت دیگر حتی اگر بعد از انشاء بیع به نحو کالی به کالی، عملاً عوضین یا یکی از آنها قبض بشود باز بیع باطل است. بیع صرف و سلم، به خودی خود جایزند منتهی شرایطی دارند که از جمله لزوم قبض است. به خلاف بیع کالی به کالی که بحث بر سر بطلان آن است نه شرایط صحت آن. در عبارت ماده نیز اشعار به این نکته هست؛ آنجا که می‌گوید: «انتقال

هنگام وقوع بیع.

ثانیاً. در شبهه، مصادره به مطلوب شده است. زیرا از ابتدا فرض کرده بیع کالی به کالی باطل اعلام شده که می‌گوید در این ماده قانونگذار خواسته بیع سلم مانند بیع کالی به کالی نشود که باطل است در حالی که قرار بود در استدلال، بطلان بیع سلم بدین شکل، به بطلان بیع کالی به کالی منتقل شود که دلیلی بر بطلان آن در قانون نیست. به بیان دیگر در استدلال مزبور برای بطلان بیع سلم بدون قبض، به بطلان بیع کالی به کالی تمسک شده، در حالی که می‌بایست بر عکس این عمل شود یعنی از بطلان چنان بیعی، برای بطلان کالی به کالی دلیل آورده شود.

ثالثاً. در هیچ جای قانون بر لزوم قبض ثمن در سلم تصریح نشده لذا خود این دلیل محتاج اثبات است.

رابعاً. با این‌گونه استحسانات و برداشتها نمی‌توان در مقابل عمومات، حکم به بطلان نوعی عقد کرد بلکه نیاز به تصریح در قانون دارد (ماده ۱۰ ق.م.ا).

۲. ماده ۳۴۱ می‌گوید: «بیع ممکن است مطلق باشد یا مشروط و نیز ممکن است که برای تسلیم تمام یا قسمتی از مبیع و یا برای تأدیه تمام یا قسمتی از ثمن اجلی قرار داده شود.» گفته شد از مثالهایی که ماده مزبور آورده و اکتفا به شرط تأجیل برای مبیع یا ثمن نموده معلوم می‌شود تأجیل در هر دو را به نحو مشروط در عقد صحیح نمی‌داند. برای پاسخ به این شبهه نیز باید متذکر شد:

اولاً. به چه دلیل باید قاطعانه گفت ماده در مقام بیان شرط تأجیل در ثمن و مثن است. شاید در پی بیان این است که شرط تأجیل در «تمام» یا «قسمتی» از عوضین بلاشکال است. به عبارت دیگر برای تجویز تقسیط در تحویل و پرداخت مبیع و یا ثمن است که اتفاقاً عام‌البلوی است و در بسیاری از موارد، مبیع در بسته‌های مختلف و در مراحل گوناگون تحویل می‌شود و ثمن نیز معمولاً به اقساط و به تناسب پرداخت می‌گردد، همان‌طور که ممکن است یکی از عوضین نقد و دیگری به اقساط باشد.

ثانیاً. همین‌طور که در پاسخ به شبهه نخست گفته شد برای باطل دانستن یک نوع یا

بخش دوم. مسأله از دیدگاه فقهی

آنچه در این بخش گفته می‌شود از باب طرح و بررسی مسأله و جوانب آن است و اینکه واقعاً فقهای عظام چه نظری در مسأله داشته‌اند و موضوع را چگونه مورد بحث قرار داده‌اند. شک نیست همان‌طور که در مقدمه متذکر شدیم دلیلی وجود نداشته که مسأله در گذشته به جهت آنکه چندان مبتلا به نبوده در کتابهای فقهی به‌طور گسترده و کامل مورد بحث قرار گیرد ولی در عین حال در مواردی که به آن پرداخته شده نظیر بحث در شرائط سلم در باب بیع، در باب دین و اجمالاً در تقسیم بیع به نقد و نسیه و سلم و کالی به کالی، به بحث پیرامون مسأله پرداخته و نکات دقیق و مطالب راهگشایی بیان شده است.

الف. مدارک حکم

برای بطلان بیع کالی به کالی به اخبار رسیده و اجماع استناد شده است،
اول. اخبار

۱. از پیامبر (ص) نقل شده که از بیع کالی به کالی نهی فرموده‌اند، با این عبارت: «نهی النبی عن بیع الکالی بکالی».

این روایت از طریق عامه نقل شده و ایشان خود قائل به ضعف آنند. (۲)

۲. از طریق خاصه از پیامبر (ص) نقل شده که فرمودند: «لایباع الدین بالدین». (۳)

۳. همچنین در روایت صحیح از امام نقل شده که فرمودند: «فی بیع الدین قال لاتبعه

نسیاً فاما نقداً فلیبعه بما شاء». (۴)

۴. از امام موسی بن جعفر علیهما السلام راجع به سلمی سؤال شد که ثمن آن دین

باشد: «سأله عن السلم فی الدین قال: اذ قال اشتریت منک کذا و کذا بکذا و کذا

فلا باس». (۵)

حضرت فرمودند اشکال ندارد.

دوم. اجماع

در احتساب آن به عنوان یک دلیل مستقل اشکال است.

ب. بحث و بررسی

اگر مستند حکم را حدیث نبوی نقل شده از طریق عامه بدانیم، این روایت همان‌طور که ذکر شد نزد عامه هم تضعیف شده ولی صاحب جواهر گفته است اصحاب (علمای شیعه) بدان عمل کرده‌اند. (۷) البته اجمالاً در ادامه معلوم خواهد شد که مورد عمل و فتوای اصحاب دقیقاً کجاست و در چه مواردی اختلاف و تردید وجود دارد.

از این گذشته در بیان اهل لغت نیز علیرغم تشابه، هماهنگی کامل در مفهوم کالی به کالی به چشم نمی‌خورد.

قاموس در ماده «کلاً» گفته است کلا الدین، تاخر و الکالی النسیه. و در ماده کأل توضیح داده است که دینی را که بر شخص دیگر داری با دینی که او بر عهده دیگر دارد مورد خرید و فروش قرار دهید.

مجمع‌البحرین نیز در ماده کأل، با توجه به ورود نهی از چنین بیعی گفته معنای آن بیع نسیه به نسیه و بیع مافی‌الذمه دارای اجل است به مثل آن و توضیح داده که این در جایی است که طعامی به طریق سلم فروخته می‌شود و پول آن پرداخت می‌گردد ولی آن‌گاه که موعد تسلیم طعام فرا می‌رسد فروشنده می‌گوید: طعامی ندارد ولی از خریدار می‌خواهد که آن را به خود او بفروشد با مدتی دیگر. صاحب مجمع‌البحرین گفته این نسیه‌ای است که به نسیه دیگر برگردانده شده است ولی اگر قبض می‌گردید و سپس فروخته می‌شد کالی به کالی تحقق نمی‌یافت.

از نهایه ابن اثیر نیز شبیه سخن مجمع‌البحرین نقل شده است منتهی در بیع دوم اجل دیگر به اضافه افزایش ثمن مطرح است. (۸)

از بیان اهل لغت بر می‌آید که در کالی به کالی، دینی وجود دارد که به تأخیر می‌افتد نه آنکه اصلاً دین از خود بیع ناشی شود. در موردی که فروشنده طعام به طریق سلف مجدداً آن را می‌خرد نیز باز مبیع به صورت دین بر عهده او بوده و در اثر بیع از یک دین

اشخاص دیگر است، هنگام عقد وجود دارد و ناشی از عقد نیست. ضمناً دو دینی که حال باشند مشمول کالی به کالی نمی‌شوند، زیرا ظاهر اهل لغت این است که در دین اجل است، در هر حال این موضوع از بحث ما خارج است. اما اگر روایات رسیده از طریق خاصه را ملاحظه کنیم:

اولاً. در آنها عبارت کالی به کالی به چشم نمی‌خورد بلکه لفظ «دین به دین» است. که احتمالات مختلفی در دلالت و مورد آن وجود دارد که صاحب وسایل الشیعه در ذیل همین حدیث بدان اشاره کرده و گفته است احتمال نسخ و کراهت دارد و نیز ممکن است در موردی باشد که عوضین از یک جنس هستند و یا اینکه موردی اراده شده باشد که دینی که به عهده زید است به دینی که به عهده عمر است (توسط صاحبان طلب) خرید و فروش شود. در این احتمال نزدیک بلکه تا اندازه‌ای منطبق با مفهوم کالی به کالی می‌شود که در نبوی سابق‌الذکر مورد بررسی قرار گرفت.

ثانیاً. در روایت صحیح که فرمود دین را به نسیه مفروش ولی نقداً جائز است، در صورت فروش به نسیه، مورد منطبق می‌شد بر یکی از صوری که در کالی به کالی توضیح دادیم. در این صورت و نیز در صورتی که در بیع دین به دین، عوضین از یک جنس باشند، احتمال و شبهه ربوی بودن نیز وجود دارد، چه از جهت افزایش در ثمن و چه از جهت افزایش در مدت. (۹)

در عین حال شیخ طوسی (عمل) فروش دین به صورت نسیه را مکروه دانسته، ولی خود بیع را باطل نمی‌داند. (۱۰) شاید جهت این باشد که به هر حال مورد معامله مال فروشنده (در معامله مورد بحث) است و می‌تواند با هر شرایطی که از حیث ثمن و مال صلاح می‌داند آن را بفروشد. البته اگر در ضمن معامله اولی چنین شرط می‌شد که در حلول دین، آن را به فروشنده اولی با ثمن و یا اجل دیگر بفروشد، مسأله اشکال پیدا می‌کرد.

ثالثاً. مهمتر از همه در بحث ما اینکه، اصولاً معامله دین به دین وقتی تحقق پیدا می‌کند که هر دو دین هنگام وقوع عقد موجود باشند. به بیان دیگر، باید مبیع و ثمنی

در روایت ابی الحسن علیه السلام ذکر شد که فرمودند اگر گفته شود کذا و کذا را به کذا و کذا خریدم اشکال ندارد. وجود «باء» در ابتدای کذا و کذای دومی اشاره به وجود عوض، حین البیع دارد. به همین جهت است که محقق در شرایع (۱۱)، در سلمی که ثمن آن دین به عهده فروشنده است، بیع را باطل ندانسته ولی به جهاتی (انجام آن را) مکروه می‌داند. (۱۲)

البته به جهت دیگری نیز می‌توان قائل به صحت سلم مزبور شد و آن اینکه ثمن بدین ترتیب در حکم مقبوض و نقد است و در مقابل مبیع که دین است به صورت دین به دین در نمی‌آید. (۱۳) اما اگر این توجیه درست باشد در بیع دین به دین که هر دو حال هستند و بر عهده طرفین، نیز صادق است.

از علمایی که در این خصوص سخن صریح گفته و دین ناشی از بیع را مشمول بیع دین به دین نمی‌دانند صاحب مسالک است. وی در فصل دهم در بحث سلف گفته است اگر آنان که قائل به منع بیع سلم با ثمن موجل (نسیه) هستند معتقدند اسم دین به آن صدق می‌کند و بیع دین به دین می‌شود و لذا باطل می‌گردد باید گفت قبل از عقد اصلاً دین محسوب نمی‌شود تا در ذمه قرار گیرد و تنها بعد از عقد بیع است که (ثمن) در ذمه مستقر می‌شود پس بیع دین به دین تحقق پیدا نمی‌کند و اگر معتقدند پس از بیع، به صورت دین در می‌آید پاسخ این است که همین‌طور است اگر عوض به صورت مضمون در حال باشد و هیچ‌کس قائل به بطلان این قسم عقد نیست و اما اگر مقصود آنان این است که بر مؤجل (ثمن موجل در سلف) قبل از ثبوتش در ذمه، دین اطلاق می‌شود نه آنکه با انعقاد بیع، دین شود، این سخن زورگویی (تحکم) است. حق این است که اسم بیع دین به دین تحقق پیدا نمی‌کند مگر در صورتی که عوضین هر دو قبل از معاوضه دین باشند مانند آنکه فروشنده دینی را که در ذمه دارد به دینی که برای او در ذمه مشتری یا ثالث است بفروشد و یا هر دو دینی که بر عهده طلبکاران دیگر دارند بفروشند و امثال اینها. (۱۴) صاحب جامع الشتات نیز در مفهوم دین به دین تردید کرده و قدر متیقن از بیع دین به دین را جایی می‌داند که دو دین در حال بیع موجود باشند نه سبب بیع یکی یا هر

المهذب البارع نقل می‌کند که دینی که معامله آن به مثلش منع شده دینی است که هنگامی که عوض قرار می‌گیرد دین باشد و این بنا به اقتضاء تعلق «باء» به آن است. (۱۶) بنابراین آنچه گفته شد قدر متیقن از نظر تمام علما این است که بیعی که در آن:

۱. عوضین قبل از انعقاد عقد به صورت دین هستند،

۲. هر دو مؤجل هستند،

باطل است و مصداق قطعی بیع کالی به کالی و یا دین به دین می‌باشد، اما در باقی موارد اختلاف نظر است. و شاید بتوان گفت اختلاف بیشتر در مؤجل بودن یا نبودن است نه لزوم وجود دین قبل از عقد. برخی قائل به شرط تأجیل در هر دو هستند برخی نه. (۱۷) به علامه نسبت می‌دهند که ظاهر عبارت وی در تذکره این است که هر دو را شامل می‌شود. (۱۸) البته ما قبلاً از وی نقل کردیم که در سلمی که ثمن دین باشد معامله را صحیح می‌داند و از این نظر بر می‌آید که حداقل اگر عوضین به صورت دین بر عهده طرفین باشد و یکی از آنها حال باشد به جهت آنکه دین حال مقبوض محسوب می‌شود از شمول بیع دین به دین بیرون می‌آید.

به هر حال، آنچه از نگاه این بررسی واجد اهمیت است شرط نخست یعنی وجود دو دین قبل از انعقاد بیع است و همین موجب خروج بیع موجل به موجلی است که ثمن و مثن در اثر بیع تحقق و در ذمه مستقر می‌شوند نه قبل از آن. و بدین ترتیب عموماً فقهیه در اعتبار و لزوم عقود شامل عقد مزبور خواهد بود و عنوان کالی به کالی (با تفسیر روشنی که ذکر شد) و دین به دین به شرح فوق بر آن صدق نمی‌کند. و یا حداقل اطلاق این عناوین بر این قسم بیع با اشکال مواجه است و باید در آن به عموماً تمسک کرد.

بخش سوم. راه حل دیگر

آنچه تاکنون گفته شد، در حل اشکال معاملاتی که امروزه در تجارت رایج است از این بعد بود که این معاملات بیع هستند ولی مشمول بیع کالی به کالی یا دین به دین که ممنوع شده است نمی‌باشند. به عبارت دیگر تاکنون بحث در صغرای این قضیه به لحاظ

هستند یا خیر؟ چه بسا قراردادهای منعقد در بدو توافقها، چیزی جز «قرارداد برای بیع» نباشند که به موجب آن فروشنده هنگامی که کالا را پس از مثلاً شش ماه تحویل کشتی خواهد داد، بلافاصله با اسناد حمل بتواند به بانک مراجعه نموده ثمن را دریافت دارد و بدین ترتیب بیع، نقد خواهد بود و حتی اگر ثمن بعداً پرداخت شود نیز عنوان نسیه خواهد گرفت و یا بالعکس عنوان سلف، اگرچه این دو قسم اخیر نیز نادرند.

مطلب فوق را می توان ضمن یک مثال توضیح بیشتری داد. خریداری (واردکننده کالا) با فروشنده ای (صادرکننده کالا) قراردادی بر مبنای CIF یا FOB یا سایر صور اینکوترمز اتاق بازرگانی بین المللی منعقد می کند بدین ترتیب که خریدار ظرف یک ماه اعتبار اسنادی معادل ثمن معامله را به نفع فروشنده افتتاح کند که توسط بانک فروشنده به او ابلاغ خواهد شد. فروشنده نیز ظرف ده روز کالاها را به متصدی حمل تحویل داده سپس اسناد حمل را به بانک مزبور ارائه دهد و ثمن معامله را دریافت دارد. در این مثال آنچه در ابتدا توافق می شود «قرارداد برای بیع» است و آنچه بعداً در عمل اتفاق می افتد خود «بیع» است. گرچه در عرف به همان قرارداد اولیه نیز بیع اطلاق می شود ولی می توان تحلیل ماقوع را به بیان فوق نمود. نکته ای در اینجا مطرح می شود که البته این مقاله محل پرداختن به آن نیست و آن مسأله لزوم و جواز چنین قراردادی است و اینکه چه آثار، مزایا و مضاری در جریان تجاری خواهد داشت و اینکه چه میزان و در چه مواردی با عرف تجاری بین المللی و احکام معمول آن در سطح جهان مطابقت دارد.

یادداشتها

۱. جعفری لنگرودی، دائرةالمعارف حقوق مدنی و تجارت، ص ۵۹۳.
۲. دکتر وهبه الزجیلی، الفقه الاسلامی و ادلته، طبع ثالثه، ص ۴۳۲.
۳. وسایل الشیعه، ۹۹/۱۳.
۴. وسایل الشیعه، ۳۷۳/۱۲.
۵. وسایل الشیعه، ۳۷۳/۱۲.
۶. ریاض و غیر آن در مبحث تقسیم بیع به نقد و نسیه و غیر اینها.

٩. علامه، قواعد: «لا يصح بيع الدين بدين آخر، ولا يبيعه نسيئته، ولو كان الثمن و المثلث من الربويات اشتراط فى بيعه بجنسه التساوى قدراً و الحلول». جامع المقاصد، جلد ٤، ص ١٩.
١٠. شيخ طوسى، «لابأس ان يبيع الانسان ماله على غيره من الديون نقداً و يكره ان يبيع الانسان ذلك نسيئته و لا يجوز بيعه بدين آخر مثله»، نهايه، ٣١٣.
١١. محقق، شرايع، «فى السلف - ولو شرط ان يكون الثمن من دين عليه قيل يبطل لأنه بيع دين بمثله و قيل يكره و هو اشبه»، جلد ٢، ص ٦٣.
١٢. شيخ محمدحسن نجفى، جواهر، جلد ٢٤، صص ٢٩٥-٢٩٣.
١٣. علامه، تحرير، به نقل از حدائق، جلد ٢٠، ص ١٦.
١٤. شهيد ثانى، مسالك، ص ١٧٣ و نیز بحراني، حدائق جلد ٢٠، ص ٢٠٢ و ٢٠١.
١٥. ميرزاى قمى، جامع الشتات، ص ١٤٤ به نقل از ناصر كاتوزيان، قواعد عمومى قراردادها، جلد ٢، ص ٢٠٨.
١٦. سيدمحمد جواد عاملى، مفتاح الكرامه، جلد ٤، ص ٤٢٥.
١٧. سيدمحمد جواد عاملى، مفتاح الكرامه، جلد ٤، ص ٤٢٥.
١٨. مرجع قبلى و نیز فيض كاشانى، مفاتيح الشرايع، (اشتراط الاجليه و عدمها فى العوضين).